

کتاب المشاعر، دوره اول

المشعر الثامن، المنهج الثالث: في الإشارة إلى الصنع و الإبداع (المشعر الأول: في الإشارة إلى كلامه تعالى و كتابه)، جلسته ۱۱

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۷/۰۳/۱۰ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۴/۱۰/۰۱ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفَّقٍ وَمُعِينٌ»

به کتاب ما صفحه ۵۸ (بررسی می شود).

«المنهج الثالث: في الإشارة إلى الصنع و الإبداع، وفيه مشاعر»، منهج سوم از کتاب مشاعر - که البته مستحضرید کتاب مشاعر ساختارش به هم ریخته بود، قبلاً توضیح دادم - در مورد صنع و ابداع است. این عنوان در اشارت شیخ هم آمده، نمط پنجم از انماط اشارات عنوانش هست: «فی الصنع و الإبداع». معمولاً ابداع را در مورد مجردات به کار می برند، صنع را در ارتباط با مادیات به کار می برند.

«فیه مشاعر»، در این منهج سوم چند مشعر است که مجموعاً سه معشر است و بعد هم رساله با یک خاتمه تمام می شود. «المشعر الأول: فی فاعلیة الفعل»، مشعر نخست در ارتباط با فاعلیت فاعل است که فاعل در عالم چند تا داریم؟

کننده کار چند تا داریم؟

این مشعر اول را ما نمی خواهیم بخوانیم، هم در نهایی خواندید یا بدایه، هم در منظومه بوده و قبلاً دیدید و تکرارش لازم نیست. فاعل چندین قسم است که در این جا مرحوم صدر المتألهین هفت قسم فاعل ذکر می کند. فاعل بالطبع، بالقسر، بالتسخیر، بالقصد، بالرضا، بالعناية، بالتجلی و می دانید هر کدام از این فاعل ها تعریفی دارد، مثالی دارد و بعد حرف در این است که فاعلیت خدا کدام یک از اینهاست. مثلاً متکلمین می گویند که خدا فاعل بالقصد است نعوذ بالله؛ یا اشراقیین می گویند فاعل بالرضا است. مشائین می گویند که فاعل بالعناية است. فیلسوفان می گویند فاعل بالتجلی است.

اینها را چون قبلاً دیدید نمی خوانیم، امروز بیشتر داریم عبارت می خوانیم. «المشعر الثاني: فعله تعالى»، مشعر دوم در ارتباط با کار خداست، فعل پروردگار است. مرحوم صدر المتألهین در این کتاب مشاعر، ابتدا کار خدا را به دو بخش تقسیم می کند: امر و خلق. امر یعنی فرمان، خلق هم یعنی آفرینش.

اعتقادشان بر این است که آن بخشی از کار الهی که مصداق امر است، مجرد است، مع الله است، باقی به بقاء الله است، ازلی و ابدی است، ثابت است، لایتغیر است. آن بخشی از کار خدا که خلق است، این حادث زمانی است، مسبوق به ماده و مده است.

پس فعل الهی دو بخش شد: مجردات یا ابداعیات و مادیات یا مسموعات. مجردات احکام خاص خودشان را دارند، مادیات احکام خاص خودشان را دارند. حالا برای این مسئله یعنی بحث فعل الهی ایشان شروع می کنند روایت ذکر کردن، ما امروز بیشتر روایت خوانی داریم. نکات روایات را در ضمن خواندن خدمت عزیزان می خوانم. «المشعر الثاني فی فعله تعالى»، عبارت را ببیند!

مشعر دوم در ارتباط با کار پروردگار است، فعل خدای متعالی است. «فی فعله تعالى أمر و خلق»، کار خدا امر است و خلق است. آیه اش چه بود؟

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»، آیه این بود؛ هم امر برای خداست هم خلق. «وَأمره مع الله».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: «وَأمره مع الله»، امر الهی با خداست. باقی به بقاء خداست. چون با خداست و باقی به بقاء الهی است، لذا مجرد است، ثابت است، ازلی و ابدی است. البته ازلی و ابدی ظلی است، نه ازلی و ابدی بالاصاله و استقلالی. «و

آمده مع الله و خلقه حادث زمانی»، اما خلق پروردگار، آن بخش از فعل الهی که خلق است، حادث زمانی است. «و فی الحدیث أنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم»، از این جا روایات را می خوانیم. در حدیث است که پیغمبر فرمود: «أول ما خلق الله العقل^۲»، اول مخلوق عقل است. «و فی روایة «القلم»^۳»، اولین مخلوق قلم است. «و فی روایة «نوری»^۴»، حالا این جوری که نیست. روایت این است: «أول ما خلق الله نور نبیک یا جابر^۵»، که روایت مال جابر است. اول چیزی که خدا آفریده نور پیغمبر توست ای جابر.

پس اول مخلوق بر اساس روایت سه چیز شد: عقل، قلم، نور پیغمبر (صلی الله علیه و آله). مرحوم صدرا می فرماید: «و المعنی فی الكل واحد»، معنای یکی است؛ یعنی چه؟

یعنی تعبیرات سه تا است، معنا یکی است. من بگویم: بشر، انسان، آدم. اینها الفاظ مترادف است. خدای متعال اول چیزی که خلق کرده نور رسول خداست که نور رسول خدا در حقیقت همان عقل است. عقل در این جا به معنی خرد نیست. موجود مجرد ذاتاً و فعلاً که در فلسفه خواندیم. عقل یک موجودی است که ذاتاً مجرد است و از نظر فعل و کار هم مجرد است. یا اولین موجودی که خدا آفریده قلم است، بعد لوح را آفریده است. لوح و قلم دو موجود مجردند که در حقیقت مربوط به مقام مشیت است.

چرا اینها را مرحوم صدرا ذکر می کند؛ اینها چیست؛ برای اینها را ذکر می کند؟
الآن گفتیم که کار پروردگار دو بخش است امر و خلق. برای این دو بخش مثال می زند. نور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) موجود امری است. قلم موجود امری است، عقل موجود امری است، یعنی اینها موجودات مجرد هستند، ثابت هستند، ازلی و ابدی هستند.

«و فی کتاب البصائر لبعض أصحابنا الإمامیة رضی الله عنهم قال: حدّثنا یعقوب بن یزید، عن محمد بن ابی عمیر»، در کتاب بصائر الدرجات از بهترین کتاب هاست که برای بعضی از بزرگان امامیه است، «حدّثنا»، صاحب بصائر گفته است، حدیث کرد برای ما «یعقوب بن یزید»، از «محمد بن ابی عمیر، عن هشام بن سالم قال: قد سمعت عن ابی عبد الله (الإمام جعفر الصادق) علیه السلام»، شنیدم از امام صادق (علیه السلام): «یقول: یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي^۷»، این آیه قرآن است. خدا می فرماید که ای پیغمبر ما، مردم از تو در مورد روح سؤال می کنند، بگو روح از امر پروردگار من است.

پس روح شد موجود امری یا خلقی؟

موجود امری شد، «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، روح از فرمان پروردگار و از امر پروردگار من است. حالا امام صادق (علیه السلام) می خواهد این «از امر پروردگار بودن» را توضیح بدهد، «قال:»، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خلق أعظم من جبرئیل ومیکائیل»، روح مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل، بزرگتر از میکائیل، «لم یکن مع أحد ممن مضی غیر محمد صلی الله علیه و آله وسلم»، با هیچ یک از پیغمبران گذشته نبوده است، فقط با پیغمبر ما بود. روح که یک موجودی است از فرشتگان برتر و از جبرئیل بالاتر، از میکائیل بالاتر، با موسی نبوده، با عیسی نبوده، با ابراهیم نبوده، با نوح (علیهم السلام) نبوده، با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ما بوده است، «وهو مع الأئمة علیهم السلام» یسدهم، روح با ائمه (علیهم السلام) هست و ائمه را تسدید می کند، تأیید می کند. «انتهی»، سخن امام صادق (علیه السلام) در روایت بصائر الدرجات.

تا الآن چه چیزهایی موجودات امری شد؟

عقل، قلم، نور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و روح که روح یک موجودی است مصدق پیغمبر، مؤید اهل بیت و با اهل بیت (علیهم السلام) است. یادتان هست که کجا روح در قرآن کریم آمده که ما زیاد در نمازمان می خوانیم؟ سوره «إنا انزلناه:»، «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ^۸»، شب قدر ملائکه و روح نازل می شوند و بر پیغمبر و بر امام وارد می شوند و حوادث یک سال و مقدرات یک سال را می بندند با امام. تا این جا چهار تا روایت خواندیم.

پنجم: «وقال محمد بن علی بن بابویه القمی»، جناب صدوق «قدس الله سره فی کتاب الاعتقادات:»، می دانید شیخ

صدوق کتابی دارد تحت عنوان «الاعتقادات». اعتقادات شیعه را نوشته است. بعد هم شیخ مفید آمده اشکالات شیخ صدوق را گرفته است. رساله‌ای دارد به نام «تصحیح الاعتقادات»؛ تصحیح اعتقادات است. بعد گاهی شیخ مفید تند می‌شود و به شیخ صدوق می‌گوید که این حرف‌هایی که تو می‌زنی بوی نصرانیت می‌دهد، بعضی از حرف‌های شما حرف‌های خوبی نیست.

حالا آنچه در رساله اعتقادات برای ما مفید است چیست؟

این را در ذهن خودتان داشته باشید، شیخ صدوق چون یک محدث عالی مقام است، رساله اعتقاداتش مضامین روایات است. الآن هم صدرا می‌گوید که این حرف‌ها را از روایات گرفته است. حالا داریم عبارات شیخ صدوق را در کتاب اعتقادات می‌خوانیم: «اعتقادنا فی النفوس أنَّها الأرواح التي يقوم بها حياة النفوس»، اعتقاد ما در مورد نفوس این است که نفوس همان ارواح‌اند که حیات جان‌ها به ارواح قائم است. اعتقاد ما در نفوس، نفس بنده و نفس شما، نفسمان روح است. حیات جان به روح است. همین فردا روح من را از بدن من بگیرند، بدن افتاده است، مثل یک چوب.

«وأنها الخلق الأول»، و اینکه نفوس مخلوق اول است. «لقوله صلى الله عليه وآله وسلم»: «به خاطر این گفتار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا أَدْعَى اللَّهُ تَعَالَى هِيَ النَّفْسُ الْمُقَدَّسَةُ الْمُطَهَّرَةُ»، اولین چیزی که خدا ابداع کرده و ایجاد کرده، نفوس مقدسه مطهره است. مراد نفس پیغمبر و نفس امیرالمؤمنین (علیهما السلام) است. می‌رسیم به روایتش که پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) روحشان اولین روح‌هایی هستند که خلق شدند. در مقابل عرش الهی خدا را تسبیح می‌کردند و تمجید می‌کردند قبل از خلقت آدم.

تا الآن چند تا شد؟

چهار تا شد.

«أول ما خلق الله»، سه تا را بالا گفتیم که چه بود؟

عقل، قلم، نور پیغمبر. حالا چهارمی شد نفوس مطهره. این نفوس مقدسه چهارمی نیست. این را برای همین دارند می‌گویند، چون مراد از نفوس مقدسه همان نور پیغمبر است و همان نور امیرالمؤمنین است. به ظاهر اسمش نفس است اما مراد همان نور اهل بیت عصمت و طهارت است.

«أول ما أَدْعَى اللَّهُ تَعَالَى هِيَ النَّفْسُ الْمُقَدَّسَةُ الْمُطَهَّرَةُ»، اولین چیزی که خدا ابداع کرده نفوس مقدسه مطهره هستند.

«فأنطقها بتوحيده»، خدا این نفوس را به سخن درآورده، به توحیدش. نفس پیغمبر و نفس امیرالمؤمنین (علیهما السلام) شروع کردند خدا را به یگانگی ستودن، به وحدت ستودن. «ثم خلق بعد ذلك سائر خلقه»، سپس خدا خلق کرده بعد از این نفوس مقدسه که نفس امیرالمؤمنین و نفس پیغمبر (علیهما السلام) است، سایر خلقش را (آفریده است).

تا این جا عبارت مرحوم صدوق روشن شد. یکی از اعتقادات شیعه این است که خدا اول نفس علی و نفس پیغمبر

(علیهما السلام) را آفریده، بعد سایر نفوس را. اعتقاد دیگر: «واعتقادنا فيها أنها خلقت للبقاء ولم تخلق للفناء»،

اعتقاد ما در مورد نفوس و ارواح این است که نفوس خلق شدند برای بقاء، نه برای فناء. چه می‌خواهد بگوید؟

دقت بفرمایید. یعنی ما اگر ازلی نباشیم، ابدی هستیم. ما اگر ازلی نباشیم، ابدی هستیم. «لقوله صلى الله عليه وآله

وسلم»، به خاطر این گفتار پیغمبر (صلی الله علیه و آله): «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء»، شما آفریده نشدید

برای فناء، آفریده شدید برای بقاء «وإنما تنتقلون من دار إلى دار»، اگر می‌میرید و اگر بعد از مردن، نفخ صور

می‌شود و اگر نفخ صور دو مرتبه نفخ دیگری می‌شود، اینها همه انتقال است و این است و جز این نیست، منتقل

می‌شوید از خانه‌ای به خانه‌ای. چه اینکه بنده و شما در شکم مادر بودیم، منتقل شدیم به این عالم. حالا در شکم

این عالم هستیم، منتقل می‌شویم به عالم برزخ. بعد در شکم عالم برزخ هستیم، منتقل می‌شویم به عالم قیامت.

اینها انتقال است. «وإن الأرواح في الدنيا غريبة وفي الأبدان مسجونة»، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده ارواح

در دنیا غریب هستند و در بدن زندانی هستند. لذا تا می‌میرد، آزاد می‌شود و می‌رود در عالم بزرگ برزخ.

ما می‌توانیم در اینجا یک نقد کوچکی به مرحوم صدوق داشته باشیم، خیلی محترمانه با صدوق که پدر ماست و

خیلی کردن ما حق دارد، نقد کوچک چیست؟

می‌گوییم وقتی شما مستند قرآنی دارید چرا به روایت استناد می‌کنید؟

شما می‌خواهید بگویید که ارواح باقی هستند؟

به آیات خلود استناد کن: «خَالِدِينَ فِيهَا»، به آیات خلود چرا استناد نمی‌کنید؟
چرا به روایت استناد می‌کنید که حالا ما برویم سندش را ببینیم که سنی است یا شیعه است؟
ابوهریره است یا نیست؟
به آیه قرآن استناد کنید.

حالا «واعتقادنا فيها»، اعتقاد ما در مورد ارواح این است: «أَنْهَا إِذَا فَارَقَتِ الْأَبْدَانَ، فَهِيَ بَاقِيَةٌ»، ارواح وقتی از بدن‌ها مفارقت می‌کنند، باقی است. حالا که باقی است چه کار می‌کند؟
در برزخ است. در برزخ چطور می‌شود؟

«منها منعمة ومنها معذبة»، بخشی از ارواح منعّم هستند و روح و ريحان دارند. بخشی از ارواح معذب هستند.
«إِلَى أَنْ يَرُدَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَيْدَانِهَا»، تا وقتی که خدا این ارواح را برگرداند به ابدان. تا وقتی این ارواح برگردد به ابدان، متأسفانه بعضی در بهشت برزخی‌اند و بعضی در جهنم برزخی هستند. عده‌ای در جهنم برزخی‌اند.
این‌جا را روایت نگفت!

روایت را باید این‌جا می‌گفت. روایت این است که فرمودند: «الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»^{۱۱}، قبر برای هر انسانی یا باغی از باغ‌های بهشت است، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است. آدم خوبی باشد، مرحوم امام مثلاً، در روضه‌ای از روضه‌های بهشت است. آدم بدی باشد مثل صدام، در حفره‌ای از حفره‌های آتش است. مرحوم صدرا می‌گوید؟

همه این عبارات مال این است که بگوییم آقا، روح باقی است، روح مجرد است، روح مادی نیست. بدن مادی است، بدن مربوط به خلق است و نفس مربوط به امر است و روح مربوط به عالم امر است.

باز می‌خوانیم، روایت بخوانیم: «وَقَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ»، عیسی (علیه السلام) به حواریون فرمود: «أَقُولُ لَكُمْ الْحَقَّ»، من می‌خواهم به شما یک جمله حق بگویم. آن جمله حق چیست؟

این است: «أَنَّهُ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَا يَنْزِلُ مِنْهَا»، هیچ چیزی به آسمان بالا نمی‌رود مگر آن چیزی که از آسمان پایین آورده شود. شما از این جمله چه می‌فهمید؟
از این می‌فهمیم که خلق بر اساس دو قوس است؛ قوس نزول و قوس صعود. یعنی چه؟
ما چگونه می‌توانیم بفهمیم که این دلیل بحث ماست؟
بحث ما در خلق و امر بود. یعنی آنچه که از آسمان به زمین آمده، یعنی از عالم امر آمده به عالم خلق. باز از عالم خلق می‌رود به عالم امر.

«أَنَّهُ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَا يَنْزِلُ مِنْهَا»، صاعد نمی‌شود به آسمان مگر آنچه که نازل شد از آسمان.

«وَقَالَ جَلَّتْ ثَنَائُوهُ:»، حالا این‌جا می‌خواهیم آیه قرآن بخوانیم. خدای متعال فرمود: «لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»^{۱۲}، ۱۳ ما اگر می‌خواستیم، انسان را بالا می‌بردیم، ولی خود انسان به زمین چسبیده و

از هوای خود تبعیت کرده است. این آیه چه می‌خواهد بگوید؟
می‌خواهد بگوید که انسان می‌تواند آسمانی بشود. انسان می‌تواند به طرف عالم امر برود. می‌تواند بچسبد به زمین و زمینی بماند، در خلق بماند و به آسمان نرود.

«وَقَالَ أَيْضًا قَدَسَ سِرُّهُ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ»^{۱۴} ناقل بسنده المتصل، عن أبي عبد الله عليه السلام، شیخ صدوق در کتاب توحید با سند متصل از امام صادق (علیه السلام) این‌جور روایت کرده که چه؟

«إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَا شِدَّةَ اتِّصَالٍ بِالرُّوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»، روح مؤمن اتصالش شدیدتر است به روح خدا از اتصال شعاع شمس به شمس. قدرت خداست!

الآن آفتاب است و امروز ابری نیست. من دارم گنبد را آن‌جا می‌بینم که دیوار نقاشی شده، الآن این نوری که ما می‌بینیم این نور جدای از خورشید نیست. خورشید باشد هست، نباشد هم نیست. این چسبیده به خورشید است. می‌گویید که چطور شعاع خورشید به خورشید چسبیده و قابل انفکاک نیست، روح مؤمن همین‌طور به روح خدا و به حقیقت چسبیده است. روح مؤمن خدایی است. این را اصطلاحی بگوییم که یعنی چه روح مؤمن خدایی است؟

یعنی از عالم امر است. مؤمن روحش خدایی است، یعنی از عالم امر است.

یک روایت دیگر مرحوم شیخ مفید در کتاب مقالات ذکر کرده است. روایت را کنار بگذارید، صفحه ۶۱ را ببینید! «فقد ظهر من هذا القول»، از این نقل‌هایی که کردیم، «بعد شهادة البرهان للعقول»، بعد از اینکه برهان هم برای خردها شهادت می‌دهد، چه چیزی ظاهر شد؟

«أنّ للأرواح كينونة سابقة على عالم الأجسام»، روح‌ها یک تحقیقی دارند سابق بر عالم اجسام، پس مادی نیستند، پس زمانی نیستند، پس حرکت برایشان معنا ندارد. «والعقول القادسة والأرواح الكليّة عندنا، باقية ببقائه تعالى فضلاً من إبقائه»، ایشان معتقد است که عقول مجرد و ارواح کلی در نزد ما صدر المتألهین باقی است. حالا یک نکته ظریفی دارد؛ این بقائش و این خلودش به بقاء خداست نه به ابقاء خدا که این نکته است. ایشان می‌خواهد بگوید که اینها در حقیقت مصداق خلق نیستند، مصداق امر هستند. «فیکون» نیستند، مصداق «کن» هستند. لذا باقی به بقاء الله هستند، نه باقی به ابقاء الله. من نمی‌دانم درس قبل را چقدر یادتان است! یادتان هست که فیض اقدس داشتیم و یک فیض مقدس؟ مراتب بالای فیض چه بود؟

فیض اقدس. مراتب پایین فیض مقدس بود. آن‌جا گفتیم که فیض اقدس ظاهر به ظهور الله است و فیض مقدس ظاهر به اظهار الله. این‌جا صدرا می‌خواهد بگوید که عالم عقول باقی به بقاء خداست نه ابقاء خدا. خلق اصلاً شاید در موردش نشود گفت. اینها لازم ذات هستند.

«لأنّهم استهلكة الذات»، عقول و ارواح، ذاتشان مستهلک در پروردگار است، «ومطوية الأنوار تحت سطوع نور الجلال»، اینها نورشان زیر نور جلال الهی پنهان است. «لایرومون النظر إلى ذواتهم خاضعين لله تعالى»، اینها به ذاتشان نگاه نمی‌کنند و اصلاً خودبینی ندارند و فانی هستند و خاضع برای پروردگار هستند. به ما اصرار کردند که برای خبرگان اسم‌نویسی کنیم، چون روز آخر است باید برویم اسم‌نویسی. حالا نتوانستیم امروز بیشتر از این خدمت شما باشیم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.
 ۲. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۹۹، ح ۱۴۱؛ المحجّج البیضاء، ج ۵، ص ۷.
 ۳. حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۲۴۸، و ج ۸، ص ۱۸۱.
 ۴. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۹۹، ح ۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۷۰، ح ۱۱۷، نقلا عن ریاض الجنان لفضل الله الفارسی.
 ۵. غرر الأخبار، ص ۱۹۵.
 ۶. بصائر الدرجات، ص ۴۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶۸.
 ۷. سوره اسراء، آیه ۸۵.
 ۸. سوره قدر، آیه ۴.
 ۹. المظاهر الإلهیة، ص ۱۱۵.
 ۱۰. سوره نساء، آیه ۱۶۹؛ سوره جن، آیه ۲۳.
 ۱۱. الأمالی (للطوسی)، ص ۲۸.
 ۱۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.
 ۱۳. رساله الاعتقادات، ص ۷۵ و ۷۶.
 ۱۴. در کتاب توحید مرحوم صدق یافت نشد!
- البته مرحوم کلینی (قدّس سرّه) این حدیث را در کتاب شریف الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۱۶۶، کتاب الإیمان و الکفر، باب أخوة المؤمنین بعضهم لبعض، ح ۴ آورده است.